

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

تشیع: ابزار مشروعیت صفویان

حمیده مولایی

کارنوشت دانشجویی برای درس مبانی تاریخ اجتماعی ایران

موضوع: رابطه حکومت صفوی و روحانیت شیعه

زیر نظر دکتر محمدرضا جوادی یگانه

دی ۱۳۸۴

به طور کلی هر حکومتی که بخواهد، حاکمیت خود را بر جامعه‌ای اعمال کند، باید به نحوی خود را نزد مردم جامعه موجه کند و به عبارتی کسب مشروعیت نماید. خاندان صفوی هم از این قاعده مستثنی نبودند و برای کسب مشروعیت خود به سه منبع متوسل شدند: ۱- فره ایزدی ۲- تصوف ۳- سیادت شیعی در بین این عوامل، سیادت شیعی، نقش مهمی داشت. پادشاهان صفوی برای کسب مشروعیت باید خود را به امامان منسوب می‌کردند تا سیادت آنها تامین شود و از طرف دیگر برای تضمین تشیع باید به روحانیت شیعه، متوسل می‌شدند تا به بهترین نحو مهر تأیید علمای شیعه بر آنها بخورد. مسئله قابل توجه این است که شیعه، قبل از صفویه، اقلیتی، محکوم و بی‌قدرت بود که حتی نمی‌توانست با آزادی به کربلا برود و یا نام امام حسین (ع) را بیاورد و یا اینکه اعمال مذهبی خود را در ملأعام انجام دهد. اما حالا ورق برگشته بود و همان شیعه تبدیل شده بود به یک قدرت بزرگ که بزرگترین نیروهای رسمی از او حمایت می‌کردند. حتی همان قطبی که همیشه تشیع را می‌کوبید، حالا خودش را کلب آستان رضا (ع) معرفی می‌کند (شریعتی / ۱۳۵۰/ص ۴۶) و از این وسیله، به نحو احسن در جهت مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش استفاده کرد. تشیع علوی از آغاز تاریخ اسلام، در میان مردم جاذبه قوی داشته و به اشکال مختلف در میان مردم سیمای درخشان و جذاب حقیقت و عدالت بوده است. به همین دلیل حکومت صفویه بر بیشتر جعلیات خود، مارک شیعی می‌زده و این عقاید را بین مردم حق‌طلب و ستم‌دیدگان عدالتخواه ترویج می‌کرده است.

در واقع صفویان، مجبور بودند دو کار انجام دهند:

۱- حفظ تشیع و ترویج آن و استفاده از آن به عنوان تکیه گاهی برای رژیم خود در میان توده مردم یکی از نمونه‌های این مسئله زمانی است که وقتی «محتشم کاشانی» نزد سلطان صفوی می‌آید و بر طبق سنت همیشگی، شروع به مداحی وی می‌کند؛ شاه به خشم می‌آید و می‌گوید: اگر دوباره برای من از این چاپلوسی‌ها و مداحی‌ها بکنی، دهانت را پر از سرب می‌کنم. من کلب آستان علی (ع) و خاندان او هستم. چرا برای آنها مدح نمی‌گویی؟ محتشم می‌گوید: من یک شاعر، بیشتر نیستم برای هر کس که شما خواسته باشید مدیحه می‌گویم. (شریعتی / ۱۳۵۰/ص ۵۷)

نمونه دیگر این مسئله زمانی است که وقتی صفویان روی کار آمدند، برای نشان دادن هر چه بیشتر پشتیبانی خود از شیعیان، قزلباشهای صفوی با تیغ در خیابانها راه می‌افتادند و دسته جمعی فریاد می‌زدند: بر عمر و ابوبکر لعنت باد

رهگذران و کسبه‌ای که آنجا بودند، باید در جواب می‌گفتند: بیش باد. هر کس تردید می‌کرد، بلافاصله وی را می‌کشند. (شریعتی/۱۳۵۰/ص ۵۸)

۲- از طرف دیگر باید با روحانیت شیعه، با احتیاط برخورد می‌کردند. کوشش می‌کردند تا تشیع را فلج سازند و مسخ کنند و اثر آن را در اندیشه‌ها و دل‌ها خنثی کنند و از تشیع، صورتی بدون محتوا، باقی بگذارند. (شریعتی/۱۳۵۰/ص ۱۴۳)

شاهان صفوی در کنار توجهی که به تشیع مبذول می‌داشتند، حکومت خود را بر پایه یک هویت ملی و ایرانی استوار کرده بودند و سعی می‌کردند از هر دوی این عوامل یعنی تشیع و هویت ملی و ایرانی، در کنار یکدیگر بهره ببرند. مثلاً یک سال که عاشورا و نوروز با هم در یک روز مصادف شده بود، سلطان صفوی دستور داد، آن روز را عاشورا بگیرند و فردای آن را هم نوروز. و این دو سمبل شیعی و ایرانی را که هر چند متضاد بودند، با هم جمع کردند. (شریعتی/۱۳۵۰/ص ۱۳۶)

به این ترتیب، تشیع فقط به ابزاری در دست صفویان که از آن در جهت اهداف خود بهره برداری می‌کردند، تبدیل شد. و برای صفویان همان نقش را داشت که تسنن برای عثمانی‌ها داشت.

مطالب بیان شده، علت رابطه صفویان با تشیع را نشان می‌دهد. اما روی دیگر سکه، رابطه روحانیت با صفویان بود. به طور کلی از طرف روحانیون، سه برخورد و گرایش کلی در رابطه با پادشاهان وجود داشت: ۱- کنار آمدن با اقتدار ۲- مخالفت با آن ۳- بی‌تفاوت ماندن نسبت به آن.

در پایان سده شانزدهم، روحانیت توانست بعضی از عناصر مذهبی صفویه را مورد پشتیبانی قرار دهد. ساختار اساسی مذهب شیعه، به عنوان مذهب رسمی و اقدام شاه طهماسب در نفی اعتقادات افراطی پیروان قزلباش در مورد شاه اسماعیل مورد حمایت علمای صفویه قرار گرفت. (فوران/۱۳۸۳/ص ۸۱)

اما در سده هفدهم ورق برگشت و علی‌رغم اینکه شاه عباس در مورد اقتدار سلطنتی خویش، ادعای دینی داشت، روحانیت آن زمان به هم‌آورد جویی با قدرت سلطنت برخاست و از این رهگذر به روشن کردن ابهام ریشه‌ای اسلام شیعی در برخورد با مسائل محوری مشروعیت و اقتدار پرداخت. (فوران/۱۳۸۳/ص ۷۹). زمانی که یکی از شاهان صفوی، مدعی شد، نایب امام غایب است، روحانیت با این ادعا مخالفت کرد و بازتاب چالش روحانیت با دولت، به جایی کشیده شد که در پی آن اقدام شاه د ر مصادره اموال مردم غیرقانونی تلقی شد. (موزان/۱۳۸۳/ص ۷۹).

در پایان می‌توان اینطور نتیجه‌گیری کرد که هدف صفویه این بود که تفوق و سرکردگی خود را بر تمام جامعه ایران تسری دهد. پرتوان‌ترین تلفیق مشروعیت را شاهان متقی و قوی مثل شاه عباس و شاه طهماسب ایجاد کردند حتی شاه عباس، به خاطر کنترل شدیدی که بر دستگاه روحانیت داشت، مشهور بود و این مسئله، استفاده دولت از روحانیون را در راه مشروعیت بخشیدن به خویش نشان می‌دهد. اما در مقابل، در مورد روحانیت هم نمی‌توان گفت که از قدرت و اعتبار برخوردار نبوده‌اند؛ بلکه حتی در مبارزه با سلطنت به موفقیت‌هایی نیز دست یافته بودند. و زمینه را برای چالش‌های موفقیت‌آمیز با دودمان سلطنتی کم‌اقتدارتر بعدی فراهم کرده بودند.

منابع

- ۱- فوران، جان. «مقاومت شکننده»، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا، ۱۳۸۳، چاپ پنجم.
- ۲- شریعتی، علی. «تشیع علوی، تشیع صفوی»، تهران: انتشارات حسینییه ارشاد، ۱۳۵۰